

سیاست زمان در خدمت دولت: تحلیل تقویم‌های رسمی دوره پهلوی دوم با تاکید بر حافظه جمعی و گفتمان قدرت

حامد سلیمانی

کارشناسی ارشد تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد

hamed.30leymani73@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل سیاست‌های حافظه‌ای دولت پهلوی دوم از خلال تقویم‌های رسمی، در پی تبیین نقش ساختارهای زمانی در بازسازی تاریخ ملی و هویت رسمی است. با تکیه بر چارچوب نظری مکان‌های حافظه پی‌یر نورا و رویکرد کیفی نشانه‌شناسی فرهنگی، مقاله تلاش می‌کند تقویم را نه صرفاً ابزار شمارش زمان، بلکه بستر نمادینی برای تثبیت حافظه رسمی و حذف حافظه‌های رقیب تحلیل کند. داده‌های پژوهش شامل نسخه‌های رسمی تقویم، اسناد قانونی مرتبط، کتاب‌های درسی و نشریات فرهنگی-رسمی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ خورشیدی است که با نمونه‌گیری هدفمند بررسی شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که دولت پهلوی دوم از طریق حذف مناسبت‌های مذهبی، ایجاد مناسبت‌های سلطنتی و تغییر مبدأ تقویم به سال جلوس کوروش، پروژه‌ای نظام‌مند برای بازآرایی حافظه جمعی و تحکیم روایت سلطنتی از تاریخ ملی پیاده کرده است. این سیاست‌های زمانی، در راستای سکولاریزاسیون حافظه تاریخی، مشروعیت‌سازی مدرن و حذف حافظه آیینی جامعه طراحی شده‌اند. با وجود این، حافظه مردمی در تقویم‌های محلی، آیین‌های مذهبی و سنت شفاهی، در برابر حافظه رسمی ایستادگی کرده و نوعی مقاومت فرهنگی شکل داده است. تحلیل تقویم‌های رسمی در این بستر، نشان می‌دهد که زمان در دولت مدرن، به‌مثابه سازه‌ای ایدئولوژیک در خدمت قدرت عمل کرده و حافظه، میدان منازعه‌ای میان نهاد و جامعه شده است.

کلید واژگان: حافظه جمعی، تقویم رسمی، مکان‌های حافظه، حاکمیت پهلوی، بازنویسی تاریخ.

۱. مقدمه

در جوامع مدرن، زمان نه صرفاً پدیده‌ای طبیعی، بلکه مفهومی سیاسی و فرهنگی است؛ عنصری که با دخالت نهادهای قدرت، از ظرفی خنثی به ابزار شکل‌دهی به حافظه جمعی، ساخت هویت و مشروعیت‌بخشی تبدیل می‌شود. تقویم‌ها در این میان، یکی از مهم‌ترین ابزارهای سازمان‌دهی زمان هستند که دولت‌ها از آن‌ها برای تثبیت روایت‌های خاص تاریخی، حذف گذشته‌های ناهمخوان، و برجسته‌سازی افق‌های دلخواه خود استفاده می‌کنند (نورا، ۱۹۸۹، ۱۵-۱۲). پی‌یر نورا در نظریه مکان‌های حافظه تأکید می‌کند که حافظه در دنیای مدرن، دیگر حاصل تداوم زیسته نیست، بلکه محصول نهادسازی، انتخاب و بازنمایی است؛ و تقویم‌ها از اصلی‌ترین بسترهای تثبیت این حافظه‌های گزینشی به‌شمار می‌روند (همان).

در تاریخ معاصر ایران، دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷) واجد یکی از سازمان‌یافته‌ترین پروژه‌های بازسازی حافظه جمعی از طریق زمان است. دولت پهلوی، با حذف بسیاری از مناسبت‌های مذهبی و سنتی، گنجانیدن نمادهای ملی‌گرایانه و سلطنتی، و حتی تغییر مبدأ تقویم ملی به سال آغاز سلطنت کوروش، کوشید تقویم را از ابزاری تقویم‌نگارانه به نهادی گفتمانی برای تولید تاریخ ملی جدید تبدیل کند (رحمانیان، ۱۳۹۴: ۴۲). این مداخله نه صرفاً در سطح مناسبت‌ها، بلکه در اعماق ساختار حافظه عمومی مؤثر واقع شد و شکاف پررنگی میان حافظه رسمی و حافظه مردمی پدید آورد.

مروری بر پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که هرچند در سال‌های اخیر به نقش تقویم در ساختار فرهنگی و هویتی ایران توجه شده است، اما هنوز پژوهشی جامع و نظری که تقویم را به‌عنوان مکان حافظه و ابزار بازنویسی ایدئولوژیک تاریخ در دوره پهلوی دوم بررسی کند، نایاب است. خلجی در مقاله‌ای با عنوان «تغییرات ساختاری در تقویم ملی ایران از پهلوی تا جمهوری اسلامی»، به شیوه‌ای توصیفی به تحولات تقویمی پرداخته و تصویب تقویم شاهنشاهی را بخشی از روند باستان‌گرایی پهلوی تحلیل می‌کند، اما نسبت این تحول با نظریه حافظه جمعی و سیاست‌های قدرت را به‌طور نظری مورد واکاوی قرار نمی‌دهد (خلجی، ۱۴۰۰: ۲۵-۲۷). به‌طور مشابه، صادقی در پژوهش خود با عنوان هویت و تاریخ در تقویم ملی، گرایش حاکمیت پهلوی به گسست از حافظه اسلامی و تأکید بر تاریخ باستانی را بررسی کرده، اما تقویم را نه به‌عنوان نهاد حافظه، بلکه صرفاً به‌مثابه نشانه‌ای هویتی تحلیل کرده است (صادقی، ۱۴۰۱: ۱۶-۱۸). در سطح بین‌المللی نیز، آسانا در مطالعه‌ای تطبیقی، تقویم را ابزاری برای سازمان‌دهی نمادین زمان توسط دولت‌های مدرن دانسته و به نقش آن در فرانسه و ترکیه پرداخته است، اما به ایران تنها اشاره‌ای گذرا داشته و تحلیل منسجمی از ساختار حافظه در تقویم‌های ایرانی ارائه نکرده است (آسانا، ۲۰۰۴: ۱۴) در کنار این پژوهش‌ها، برخی منابع دیگر به نحوی محدود به جنبه‌های نمادین مناسبت‌ها در تقویم پرداخته‌اند، اما از منظر نظریه مکان‌های حافظه، تحلیل مناسبت‌ها به‌مثابه کنش‌های حافظه‌ساز دولت، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین، خلأ مشخصی در ادبیات علمی فارسی به چشم می‌خورد؛ پژوهشی میان‌رشته‌ای که با تکیه بر مفاهیم حافظه رسمی، سیاست زمان، و قدرت نمادین، تقویم‌های رسمی پهلوی دوم را نه صرفاً به‌مثابه ساختار زمانی، بلکه به‌عنوان ابزار بازآرایی حافظه تاریخی بررسی کند. پژوهش حاضر، با هدف پرکردن این خلأ، با رویکردی کیفی به تحلیل محتوای مناسبت‌ها، حذف‌ها و خلق‌های تقویمی پرداخته و از نظریه حافظه پی‌یر نورا بهره گرفته است. سؤال بنیادین این پژوهش آن است که دولت پهلوی دوم چگونه از طریق سیاست‌های تقویمی، به بازسازی حافظه جمعی و تثبیت روایت خاصی از تاریخ ملی پرداخت؟ فرضیه محوری این است که تقویم، در این دوره، به‌مثابه ابزاری برای مهندسی زمان و حافظه به کار گرفته شد؛ ابزاری که از یک‌سو حافظه‌های ناهمساز (مذهبی، محلی، مردمی) را حذف یا به حاشیه راند، و از سوی دیگر، حافظه رسمی دولت را در قالب مناسبت‌ها، نمادها

و سال‌شماری نوین، نهادینه کرد. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد با تحلیل تغییرات ایجاد شده در تقویم‌های رسمی، مناسبت‌های حذف‌شده یا بازتفسیر شده را به‌عنوان شاخص‌های سیاست حافظه تحلیل کرده و نشان دهد که چگونه دولت پهلوی دوم از طریق بازآرایی زمان، تاریخ را در خدمت دولت قرار داد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

تحلیل سیاست‌های حافظه‌ای بدون برخورداری از تبیینی نظری که قادر به درک پیچیدگی‌های نحوه بازنمایی گذشته در زمان حال باشد، ناممکن است. در این میان، نظریه «مکان‌های حافظه»^۱ پی‌یر نورا، یکی از تأثیرگذارترین چارچوب‌های مفهومی در فهم نحوه سازمان‌یابی حافظه در جوامع مدرن است. این نظریه، با فاصله‌گیری از نگاه سنتی به حافظه به‌مثابه فرایندی ارگانیک و انتقال‌یافته، حافظه را محصول نهادها، نمادها و مکان‌هایی می‌داند که توسط ساختارهای قدرت انتخاب، تثبیت و تکرار می‌شوند. نورا تأکید می‌کند که در دوران مدرن، حافظه جمعی دیگر حاصل تداوم زیسته نیست، بلکه در «مکان‌ها»^۱ پی‌یر نورا می‌گیرد که توسط دولت، رسانه، مدرسه، تقویم، و سایر نهادها تولید می‌شود (نورا، ۱۹۸۹: ۷-۸).

در نظریه نورا، مکان‌های حافظه به‌معنای مکان جغرافیایی صرف نیستند؛ بلکه هر عنصر نهادمند و نمادینی که در حافظه جمعی نقشی ساختاری ایفا کند—از موزه و بنای یادبود تا کتاب درسی و مناسبت تقویمی—می‌تواند به‌مثابه مکان حافظه تلقی شود. نورا سه مؤلفه کلیدی را برای یک مکان حافظه برمی‌شمرد: اراده‌ی حافظه‌سازی، حضور مادی یا نمادین، و سرمایه‌گذاری احساسی و اجتماعی بر آن مکان (همان: ۱۹). از این منظر، تقویم رسمی، با تکرار مناسبت‌های خاص، با حذف آگاهانه روزهایی از تاریخ، و با خلق یا نمادپردازی مناسبت‌های جدید، یکی از مکان‌های حافظه‌ای بنیادی در جوامع مدرن محسوب می‌شود. آنچه نظریه نورا را برای تحلیل تقویم‌های رسمی در دوره پهلوی دوم ممتاز می‌سازد، قدرت آن در توضیح نسبت میان حافظه، قدرت و نمادسازی در قالب سازمان‌یابی زمانی است. در این نظریه، حافظه رسمی، نه حافظه‌ای خنثی یا فراگیر، بلکه حافظه‌ای انتخابی، ایدئولوژیک و جهت‌دار است. حافظه‌ای که به گذشته، نه از منظر تاریخ‌نگاری محض، بلکه از زاویه کاربرد سیاسی آن در حال می‌نگرد. حافظه‌ای که با حذف، برجسته‌سازی و تکرار، آینده‌ای خاص را نیز ترسیم می‌کند (ریگنی، ۲۰۰۸: ۳۴۹).

تقویم‌های رسمی در دوره پهلوی دوم، دقیقاً در چنین بستری تولید شدند. تغییر مبدأ تقویم ملی به آغاز سلطنت کوروش هخامنشی، حذف مناسبت‌های مذهبی و افزوده شدن مناسبت‌هایی چون «روز کوروش»، «تاج‌گذاری شاه» یا «انقلاب سفید»، نمودهایی از انتخاب مکان‌های حافظه جدید توسط دولت بودند؛ انتخاب‌هایی که با حذف حافظه‌های ناسازگار و تثبیت حافظه شاهنشاهی، نظام معنایی جدیدی برای تاریخ ملی تعریف کردند. از همین رو، نظریه نورا امکان آن را فراهم می‌کند تا تقویم‌های رسمی را نه صرفاً به‌عنوان ابزارهای زمان‌سنجی، بلکه به‌عنوان متونی گفتمانی در خدمت پروژه حافظه رسمی دولت تحلیل کنیم. همچنین، این چارچوب نظری ما را قادر می‌سازد تا شکاف میان حافظه رسمی و حافظه مردمی را تحلیل‌پذیر کنیم. نورا معتقد است حافظه رسمی، حافظه‌ای تثبیت‌شده، آگاهانه و نهادینه است، در حالی که حافظه مردمی، حافظه‌ای سیال، آیینی، و گاه مقاومت‌محور است (نورا، ۱۹۸۹: ۱۲). تقویم رسمی پهلوی، تلاش کرد تا حافظه آیینی مردم را نادیده گرفته و به حاشیه براند، اما تقویم‌های بومی، مناسک مردمی و مناسبت‌های غیررسمی، نشان دادند که حافظه مردم، همواره امکانی برای مقاومت و بقا در برابر حافظه سلطه بوده است (فولادوند، ۱۳۹۴: ۵۷). نکته حائز اهمیت دیگر در نظریه نورا، مفهوم جابه‌جایی زمان در مکان است؛

^۱ - lieux de mémoire

بدین معنا که هرگاه خاطره‌ای دیگر در حافظه زنده نیست، باید «مکان»ی برای حفظ آن ساخته شود. این منطبق به‌وضوح در تولید مناسبت‌های تقویمی دوره پهلوی دیده می‌شود؛ دولت تلاش کرد با خلق مناسبت‌های جدید، نظیر روز کوروش یا روز ارتش، برای خاطراتی که به‌واقع در حافظه عمومی موجود نبودند، جایگاهی مصنوعی بیافریند. این همان مهندسی حافظه‌ای است که از دل نظریه نورا، در متن سیاست‌های تقویمی پهلوی، به‌روشنی قابل تفسیر است. از این‌رو، چارچوب نظری مقاله حاضر، با اتکا به نظریه نورا، تقویم‌های رسمی را به‌مثابه مکان‌های حافظه رسمی تحلیل می‌کند که در بستر آن‌ها، تاریخ، هویت و مشروعیت بازتولید می‌شوند. این چارچوب، امکان تحلیل ساختار مناسبت‌های رسمی، حذف‌شده یا اضافه‌شده را در پیوند با سیاست‌های حافظه‌ای دولت فراهم می‌آورد و راهی برای فهم عمیق‌تر نسبت میان حافظه، قدرت، زمان و روایت در جامعه مدرن ایرانی می‌گشاید.

۳. روش شناسی

تحلیل جایگاه تقویم‌های رسمی در بازنمایی تاریخ ملی و حافظه جمعی در دوره پهلوی دوم، مستلزم رویکردی کیفی است که بتواند معنا، نماد و سیاست‌های فرهنگی نهفته در مناسبت‌ها را واکاوی کند. در این پژوهش، با اتکا به تحلیل نشانه‌شناختی فرهنگی و تفسیر مناسبت‌های تقویمی به‌مثابه حاملان حافظه رسمی، داده‌ها به‌صورت هدفمند گردآوری و تحلیل شده‌اند. داده‌های پژوهش شامل نسخه‌های رسمی تقویم‌های منتشرشده در دوره پهلوی دوم، مصوبات قانونی و حقوقی مربوط به تغییر مناسبت‌ها، متون پژوهشی مرتبط با سیاست‌های فرهنگی و هویتی آن دوره، و اسناد تحلیلی ثانویه درباره ساختار حافظه، تاریخ‌سازی و ایدئولوژی تقویمی است. انتخاب داده‌ها بر اساس معیارهایی چون ظرفیت نمادین، نقش در سامان‌دهی حافظه، و تناسب با گفتمان رسمی صورت پذیرفته است. در تحلیل این داده‌ها، مناسبت‌ها به‌عنوان نشانگان حافظه نهادینه‌شده، حذف‌ها به‌مثابه فراموشی گزینشی، و خلق مناسبت‌های جدید به‌عنوان پروژه‌هایی برای بازآرایی حافظه تاریخی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. چارچوب نظری مقاله، با تکیه بر مفهوم مکان‌های حافظه در نظریه پی‌یر نورا، امکان تبیین مناسبت‌های تقویمی را به‌مثابه عرصه‌ای برای تثبیت روایت رسمی قدرت فراهم می‌سازد؛ رویکردی که تقویم را نه ثبت‌گر زمان، بلکه سازوکار تولید تاریخ و حافظه تلقی می‌کند.

۳. تحلیل و تفسیر یافته‌ها

در امتداد مبانی نظری مبتنی بر رویکرد حافظه‌پژوهی و چارچوب مفهومی مکان‌های حافظه نورا، مرحله تحلیل داده‌ها به‌منزله عرصه‌ای برای رمزگشایی از کارکردهای تقویمی دولت پهلوی دوم خواهد بود. در این رویکرد، تقویم نه صرفاً یک ابزار زمان‌سنج یا نمودار اداری تاریخ، بلکه سازه‌ای گفتمانی تلقی می‌شود که در آن حافظه رسمی دولت، از طریق سازوکارهایی چون حذف، تکرار، جابه‌جایی و بازتعریف مناسبت‌ها، تولید و تثبیت می‌گردد. بر پایه این نگاه، هر مناسبت رسمی نه یک ثبت خنثی از گذشته، بلکه تصمیمی ایدئولوژیک در سازمان‌دهی حافظه عمومی است که در دل خود روایت خاصی از تاریخ، هویت و مشروعیت را حمل می‌کند. در همین چارچوب، تحلیل داده‌ها با تمرکز بر لایه‌های نمادین و نشانه‌شناختی تقویم‌های رسمی و متون وابسته به آن، می‌کوشد تا شیوه مداخله دولت در معماری حافظه جمعی را آشکار سازد. این مداخله، از سطح سازمان‌دهی مناسبت‌ها آغاز شده و تا اعماق بازخوانی تاریخ ملی، حذف حافظه‌های رقیب و تأسیس روایت سلطنتی از گذشته امتداد یافته است. نقطه ورود این

تحلیل، بررسی تحولات ساختاری تقویم رسمی است؛ جایی که تغییر در سال‌شماری، بازآرایی مناسبت‌ها و خلق نمادهای نوظهور، نشانه‌های نخستین سیاست حافظه‌ای دولت در مهندسی زمان و حافظه تلقی می‌شوند.

۴.۱. تقویم رسمی به مثابه ابزار بازنویسی حافظه جمعی

زمان در دولت‌های مدرن، نه صرفاً معیاری برای سنجش ایام، بلکه ابزاری استراتژیک در خدمت مهندسی حافظه و نظم‌بخشی به هویت ملی است. تقویم، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین مکان‌های حافظه، محملی است که در آن قدرت سیاسی با تاریخ، نماد، و نظم فرهنگی تلاقی می‌کند. دولت‌ها از خلال بازتنظیم تقویم، نه تنها به ثبت مناسبت‌ها، بلکه به حذف، تکرار و بازنویسی گذشته می‌پردازند تا از این طریق، حافظه‌ای انتخابی را در جامعه نهادینه کنند. این امر به‌ویژه در ساخت دولت‌مملت‌های مدرن که نیازمند تاریخ‌سازی و مشروعیت ایدئولوژیک‌اند، از اهمیتی مضاعف برخوردار است (نورا، ۱۹۸۹: ۱۵-۱۳). در ایران، آغاز این فرآیند را باید هم‌زمان با استقرار حکومت پهلوی دانست، اما در دوران محمدرضا شاه، این پروژه ابعاد عمیق‌تری یافت و به‌طور هدفمند به بازآرایی حافظه از طریق ابزار زمان بدل شد.

پس از تثبیت سلطنت رضاشاه، اولین تغییر ساختاری در نظام زمانی ایران با تصویب تقویم هجری شمسی در سال ۱۳۰۴ شکل گرفت؛ تغییری که در ظاهر اداری بود، اما در عمق خود، نشانه‌ای از جداسازی حافظه رسمی از بنیاد دینی-قمری پیشین داشت. ماه‌های فارسی، آغاز سال در بهار، و حذف صبغه مذهبی از صورت رسمی تقویم، گامی در جهت مدرن‌سازی و سکولارسازی نمادین دولت بود (بیدگلی و جاوید، ۱۳۹۸: ۲۶۴). در دوره محمدرضا شاه، این گرایش با تحولاتی نظام‌مندتر دنبال شد؛ جایی که دولت از تقویم، همچون متنی گفتمانی بهره گرفت تا روایت رسمی‌اش از تاریخ، هویت و مشروعیت را در ساختاری زمانی رمزگذاری کند. مناسبت‌های دینی، که تا پیش از آن ستون حافظه آیینی جامعه بودند، یکی‌یکی از تقویم حذف شدند یا به حاشیه رفتند. مناسبت‌هایی چون عید غدیر، وفات حضرت زهرا، شهادت امام صادق یا نیمه‌شعبان در نسخه‌های تقویم‌های دهه ۳۰ و ۴۰، یا حذف شده بودند (وزارت فرهنگ، ۱۳۳۸: ۱۲) یا از رسمیت افتاده بودند، بی‌آنکه در متن جامعه محو شوند. در همین حال، دولت شروع به تثبیت مناسبت‌هایی کرد که حامل بار گفتمانی شاهنشاهی و سکولار بودند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها، سالروز تاج‌گذاری رضاشاه، روز ارتش، انقلاب سفید، و مهم‌تر از همه روز کوروش بود که از اواسط دهه ۴۰ به تقویم رسمی راه یافت (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۵۲: ۱۸). در این مناسبت‌ها، عنصر زمان به حامل حافظه‌ای تازه تبدیل شد؛ حافظه‌ای که دیگر نه از طریق محراب و منبر، بلکه از خلال کلاس لدرس، روزنامه رسمی، برنامه رادیو و تقویم دولتی بازتولید می‌شد. پی‌یر نورا در نظریه مکان‌های حافظه، تأکید می‌کند که در دوره مدرن، حافظه دیگر در سینه‌ها باقی نمی‌ماند، بلکه باید به «مکان»‌هایی سپرده شود که آن را در نظم نهادینه بازتولید کنند؛ و تقویم، یکی از خالص‌ترین این مکان‌هاست، زیرا نه فقط در حافظه جمعی ثبت می‌شود، بلکه با ریتم سالانه تکرار شده، مشروعیت می‌سازد (نورا، ۱۹۸۹: ۱۹).

از میان همه دگرگونی‌های زمانی، نقطه اوج این مهندسی حافظه، تصویب تقویم شاهنشاهی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ است. بر اساس این مصوبه، سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی، نه تنها به‌عنوان عددی تازه، بلکه به‌عنوان مبنای جدید حافظه تاریخی ملت ایران اعلام شد. بدین ترتیب، تاریخ ملی از هجرت پیامبر اسلام به سال آغاز پادشاهی کوروش هخامنشی منتقل شد (صورت جلسه مجلس شورای ملی، ۲۴ اسفند ۱۳۵۴)؛ حرکتی که نشان‌دهنده گسستی نمادین از حافظه اسلامی و بازگشت به حافظه شاهنشاهی

باستان بود. این تغییر، علاوه بر جنبه عددی، بر نظم ذهنی و حافظه‌ای جامعه نیز تأثیر گذاشت. از این پس، در اسناد دولتی، کتاب‌های درسی، حتی قبض‌های بانکی و تقویم‌های دیواری، تاریخ شاهنشاهی ثبت می‌شد؛ حافظه رسمی، بازتعریف شده و تحمیل می‌شد. این بازتعریف، از آن نوعی است که نورا آن را "حافظه دولتی مبتنی بر فراموشی گزینشی" می‌نامد؛ حافظه‌ای که نه با واقعیت، بلکه با خواست قدرت شکل می‌گیرد (نورا، ۱۹۸۹: ۲۲).

تحلیل مناسبت‌هایی که در این دوره حذف یا ایجاد شدند، نشان می‌دهد که تقویم، وسیله‌ای بود برای تعیین آنچه «تاریخ رسمی» تلقی شود. حافظه‌هایی که با روایت سلطنتی هم‌خوان نبودند، حذف شدند؛ و نمادهایی که در جهت تاریخ‌سازی پادشاهی بودند، برجسته شدند (خلجی، ۱۴۰۰: ۲۵). روزهایی مانند شهادت امام حسن، تولد حضرت مهدی، یا روز عرفه، که سابقه دیرینه در فرهنگ آیینی مردم داشتند، به تدریج از نسخه‌های چاپی رسمی کنار گذاشته شدند. در مقابل، روز ارتش و روز کوروش، بی‌آنکه حافظه‌ای مردمی در جامعه داشته باشند، از سوی دولت خلق و تقویت شدند. این همان الگوی «جابه‌جایی حافظه»^۲ است که نورا در نظریه خود تبیین می‌کند: حذف حافظه‌های زیسته، و جایگزینی آن‌ها با حافظه‌های نهادی و روایت‌ساخته (نورا، ۱۹۸۹: ۳۵). اما این تغییر مناسبت‌ها، تنها به تقویم محدود نماند. کتاب‌های درسی تاریخ، رادیو و تلویزیون، و روزنامه‌های رسمی، همگی در پیوست با تقویم جدید، حافظه ملی تازه‌ای را بازتاب می‌دادند (فولادوند، ۱۳۹۴: ۵۸). تاریخ ایران، نه از منظر دین یا مقاومت مردمی، بلکه از منظر شکوه پادشاهی، نظم اداری، و اصلاحات دولتی بازخوانی می‌شد. در این خوانش رسمی، نقش مردم، سنت‌های دینی، و خرده‌فرهنگ‌ها یا کمرنگ شده بودند یا به کلی حذف. دولت، حافظه را بازنویسی می‌کرد؛ تقویم، حافظه جدید را قالب می‌داد؛ و نظام آموزشی، آن را تثبیت می‌کرد.

این فرآیند، با همه اقتدار ظاهری‌اش، با مقاومت حافظه مردمی مواجه شد. مناسبت‌های حذف‌شده، در سطح جامعه همچنان برگزار می‌شدند؛ تقویم‌های غیررسمی، مساجد، هیئت‌های مذهبی و حتی تقویم‌های چاپ‌شده در شهرستان‌ها، بسیاری از این روزها را زنده نگه می‌داشتند (ندای مشهد، ۱۳۵۴: ۳؛ نسیم قم، ۱۳۵۵: ۴). این مقاومت، نشان می‌داد که حافظه جمعی، اگرچه می‌تواند در ظاهر از تقویم حذف شود، اما در آیین‌ها، زبان، و تجربه‌های زیسته مردم، همچنان جاری می‌ماند. و شاید بتوان گفت این تعارض پنهان میان حافظه رسمی دولت و حافظه مردمی، یکی از بسترهای فرهنگی اصلی برای انباشت نارضایتی‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ بود. از این منظر، سیاست‌های تقویمی دولت پهلوی را باید نه به‌عنوان تغییرات اداری یا اصلاحات زمانی، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای ایدئولوژیک برای خلق حافظه و بازنویسی تاریخ تحلیل کرد. تقویم رسمی، در دل خود حامل نظامی از معنا بود که در آن، حذف، افزودن، و نمادسازی، کنشی سیاسی در قلب زمان تلقی می‌شد؛ و این همان جایی‌ست که زمان، حافظه و قدرت در هم تنیده می‌شوند.

۴.۲. حافظه جمعی و تقویم‌های رسمی؛ ایجا تاریخ ملی از طریق زمان

در جامعه‌ای که حافظه، صرفاً نتیجه بازمانده‌های ناخودآگاه نیست، بلکه محصول نهادسازی، حذف، برجسته‌سازی و رمزگذاری است، تقویم رسمی بدل به یکی از محوری‌ترین ابزارهای شکل‌دهی به حافظه جمعی می‌شود. آن‌چنان‌که پی‌یر نورا می‌گوید، در

عصر مدرن که حافظه دیگر سینه‌به‌سینه منتقل نمی‌شود، دولت‌ها با ابزارهایی چون تقویم، موزه، یادمان‌ها و نظام آموزشی، حافظه‌ای رسمی را جایگزین خاطرات سیال مردمی می‌کنند؛ حافظه‌ای که به‌جای «زیسته شدن»، «سازمان‌دهی» می‌شود (نورا، ۱۹۸۹: ۱۶). در این بستر، تقویم رسمی به‌منزله مکان حافظه، تاریخ را نه‌تنها ثبت، بلکه بازنویسی و روایت می‌کند.

دولت پهلوی دوم، در امتداد تلاش برای خلق هویتی مدرن و سکولار، سیاست تقویمی خود را از چارچوبی صرفاً اجرایی خارج و به نهادی گفتمانی بدل ساخت. در این پروژه، هدف فقط هماهنگی با نظام جهانی یا حذف مناسبت‌های مذهبی نبود، بلکه بازتعریف «تاریخ ملی» از خلال مناسبت‌های زمان‌مند بود؛ تاریخی که در آن حافظه شاهنشاهی، بر حافظه دینی و بومی ارجحیت داشت و زمان به‌مثابه رسانه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به گفتمان قدرت عمل می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۴۳). سیاست حافظه‌ای دولت پهلوی از طریق بازتنظیم نظام مناسبت‌ها آغاز شد. حذف اعیاد و شهادت‌های مذهبی نخستین گام‌در «ناپدیدسازی» حافظه دینی از تقویم رسمی بود (مدنی‌جاوید و بیدگلی، ۱۳۹۸: ۲۷۰). اما این حذف، به‌تنهایی کافی نبود. حافظه ملی جدید نیازمند نقاط ثقل تازه‌ای بود؛ نقاطی که روایت تاریخی دلخواه را تثبیت کنند. از این‌رو، تقویم رسمی شاهد ورود مناسبت‌هایی شد که در نظام سلطنتی مدرن بازتعریف‌شده معنا می‌یافتند: «روز کوروش»، «سالروز مشروطیت»، «تاج‌گذاری شاه»، «انقلاب سفید» و «روز ارتش». این مناسبت‌ها، نه برخاسته از سنت مردمی، بلکه محصول گفتمان رسمی بودند؛ مکان‌های حافظه‌ای خلق‌شده توسط دولت برای القای تصویری خاص از تاریخ ایران: تصویری شکوهمند، باستانی، سلطنت‌محور، غیرمذهبی، و پیوسته با تمدن‌های بزرگ پیشاسلامی (رضایی، ۱۳۹۷: ۱۰۷).

یکی از مهم‌ترین کارکردهای این مناسبت‌ها، «تقویم‌مندی تاریخ»^۳ بود. مناسبت‌های تقویمی، برخلاف روایت‌های روایی تاریخ‌نگاری کلاسیک، با ریتم سالانه، حافظه را تکرار، احضار، و تثبیت می‌کنند. وقتی ۲۹ اسفند هر سال به نام «ملی شدن صنعت نفت» برگزار می‌شود، یا چهارم آبان به‌عنوان «روز تولد شاهنشاه آریامهر»، تاریخ بدل به حافظه‌ای زنده می‌شود که بدن اجتماعی را نظم می‌دهد و ارزش‌های رسمی را در بافت روزمره تکرار می‌کند. این تکرار، همان چیزی است که نورا آن را «مکان حافظه‌ای تداومیافته» می‌نامد؛ حافظه‌ای که نه چون گذشته، بلکه چون الگویی روزمره در تقویم جاری است (نورا، ۱۳۶۷: ۱۸). سیاست‌گذاران فرهنگی پهلوی دوم به‌درستی دریافته‌اند که تقویم، نه فقط بستر یادآوری، بلکه ابزاری برای فراموش‌سازی نیز هست. حذف رویدادها از تقویم رسمی، به معنای حذف آن‌ها از حافظه عمومی نیست؛ اما دولت می‌کوشد با عدم ثبت آن‌ها، از رسمیت‌یابی‌شان جلوگیری کند. برای مثال، حذف تدریجی روزهای شهادت ائمه، یا حذف سالگرد مشروطه پس از نزدیکی آن با جریان‌های مذهبی، نه فقط یک تصمیم سیاسی، بلکه مداخله‌ای فعال در بازتنظیم ساختار تاریخ ملی بود (رستمی، ۱۳۷۳: ۱۷۹). این بازنویسی حافظه، البته صرفاً در سطح تقویم رسمی باقی نماند. کتاب‌های درسی نیز با این سیاست همراه شدند. «تاریخ شاهنشاهی ایران» در دوره دبیرستان، با تمرکز بر هخامنشیان و ساسانیان، و با حذف یا کمرنگ‌سازی تحولات مذهبی، بر ساخته‌ای از تاریخ ارائه می‌داد که تقویم رسمی آن را تقویت می‌کرد. از این منظر، تقویم و کتاب تاریخ، یکدیگر را تغذیه می‌کردند و حافظه ملی را بازآفرینی می‌نمودند (وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۸: ۲۰).

تثبیت تقویم شاهنشاهی در سال ۱۳۵۴ اوج این پروژه حافظه‌ای بود. با جایگزینی هجرت پیامبر اسلام با آغاز سلطنت کوروش به‌عنوان مبدأ تاریخی، نه‌تنها نظم زمانی، بلکه بنیان روایت تاریخی تغییر یافت. این اقدام، نهادینه‌سازی ایدئولوژی سلطنتی در ژرف‌ترین سطح حافظه، یعنی در خود ساختار زمان بود. سال‌شمار شاهنشاهی، تاریخی را تثبیت می‌کرد که در آن اسلام، تنها

³- temporalization of history

یک مقطع ثانویه، و نه کانون تاریخ ملی، تلقی می‌شد. در اینجا، تقویم، به تعبیر نورا، از «نقشه‌برداری زمان» به «جای‌گذاری ایدئولوژی» بدل شده بود (نورا، ۱۳۶۷: ۱۹). اما این حافظه رسمی، هرگز نتوانست حافظه مردمی را به‌طور کامل کنار بزند. بسیاری از مناسبت‌های مذهبی، گرچه از تقویم رسمی حذف شده بودند، در قالب تقویم‌های غیردولتی، اعلامیه‌های مساجد، برنامه‌های حسینی‌ها و رسانه‌های دینی ادامه یافتند (ندای مشهد، ۱۳۵۴: ۴).

در حقیقت، آنچه رخ داد، نه یک حافظه واحد، بلکه دوگانه‌ای از حافظه‌ها بود: حافظه رسمی با تقویم‌های دولتی و مناسبت‌های سلطنتی، در برابر حافظه مردمی با تقویم‌های مذهبی و روایت‌های شفاهی و آیینی. این شکاف، در دهه پنجاه، به‌ویژه پس از اجرای تقویم شاهنشاهی، به نقطه بحرانی رسید و خود، یکی از زمینه‌های فرهنگی مهم انقلاب ۱۳۵۷ شد (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۴۹؛ شایگان، ۱۳۸۱: ۱۳۶). در نهایت، می‌توان گفت دولت پهلوی دوم با بهره‌گیری از ابزار تقویم، نه تنها حافظه رسمی را تثبیت کرد، بلکه در تلاش برای بازنویسی تاریخ ملی از طریق زمان، به مهندسی حافظه‌ای عمیق پرداخت. این مهندسی، در ظاهر موفق و در سطح رسمی جاری بود، اما در لایه‌های زیرین جامعه، با حافظه بدیل مردمی روبه‌رو شد. از این منظر، تقویم رسمی ایران در دوره پهلوی دوم را باید به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین ابزارهای حافظه‌سازی حکومت مدرن در ایران تحلیل کرد؛ ابزاری که میان سازمان‌دهی زمان و بازنمایی تاریخ، پُل زد و در میانه این پُل، هویت ملی نوینی را ساخت—هویتی که سرانجام در برابر تاریخ برخاسته از خاطرات مردم، فروپاشید.

۴.۳. تقویم‌ها و نمادهای فرهنگی؛ مکان‌های حافظه در تقویم‌های پهلوی

در نظام‌های مدرن، حافظه تاریخی دیگر صرفاً در متون کلاسیک یا روایت‌های شفاهی تداوم نمی‌یابد، بلکه در بستر نهادهای رسمی و سامان‌های سازمان‌یافته‌ای چون آموزش، رسانه و ساختار زمان مستقر می‌شود. یکی از مهم‌ترین این نهادها، تقویم رسمی است که نه تنها توزیع زمانی مناسبت‌ها را تعیین می‌کند، بلکه نقش فعالی در تثبیت و انتقال حافظه ایفا می‌نماید. از منظر نظریه «مکان‌های حافظه» پی‌یر نورا، تقویم را نباید صرفاً ابزاری برای نظم‌بخشی به زمان تلقی کرد، بلکه باید آن را ساختاری حافظه‌ساز دانست که از طریق تکرار، سازمان‌دهی و تثبیت رخداد‌های خاص، به حافظه رسمی شکل می‌دهد. نورا تأکید می‌کند که این سازوکار حافظه‌ای، وقایع تاریخی را از مسیر تکرار در مکان‌های معین، به حقیقت‌هایی فرازمانی تبدیل می‌کند؛ حقیقت‌هایی که به‌دلیل ثبت نهادی، کمتر مورد پرسش و بازاندیشی قرار می‌گیرند (نورا، ۱۳۶۷: ۱۴).

دولت پهلوی دوم با درک این ظرفیت تقویم، کوشید تاریخ ملی را نه صرفاً از طریق تاریخ‌نگاری رسمی، بلکه از مسیر نمادگذاری تقویمی بازسازی کند. تقویم رسمی، به ابزاری برای تثبیت روایت مورد نظر حکومت از گذشته ایران تبدیل شد. این فرآیند، نه با نوشتن تاریخ، بلکه با انتخاب و گنجاندن برخی مناسبت‌ها و در عین حال، حذف یا نادیده‌گیری برخی دیگر، تاریخ را شکل داد. آنچه در تقویم رسمی حضور داشت، از مشروعیت برخوردار شد؛ و آنچه غایب بود، در خاموشی حافظه عمومی رها شد (رضایی، ۱۳۹۷: ۱۰۸). در بازسازی تقویم‌های رسمی، حاکمیت پهلوی بیش از آنکه بر ثبت وقایع تاریخی تکیه کند، به بهره‌برداری نمادین از زمان مبادرت ورزید. تاریخ‌هایی مانند تولد رضاشاه یا محمدرضا شاه، گرچه در تقویم رسمی به‌عنوان مناسبت‌های ملی ثبت نشدند، اما در ادبیات حکومتی و مطبوعات دولتی، به‌گونه‌ای روایت می‌شدند که حامل بار نمادین و مشروعیت‌بخش برای

سلطنت پهلوی بودند. به‌ویژه روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، که با کناره‌گیری رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا شاه هم‌زمان بود، در برخی گزارش‌ها به‌صورت تلویحی به‌عنوان نقطه «نجات ایران از قاجاریه» بازنمایی شد؛ تفسیری که نه مبتنی بر واقعیت تاریخی، بلکه نشأت گرفته از بازخوانی ایدئولوژیک حافظه و تقویت روایت منجی‌گرایانه شاه جوان بود. این تأویل، هرچند در متون رسمی یا مطبوعات آن دوره بازتاب یافت، اما هیچ‌گاه در قالب مصوبه یا مناسبت رسمی وارد تقویم نشد (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۴۶؛ افخمی، ۱۳۸۷: ۲۸۹). نمونه دیگر که سابقاً بدان اشاره شد، گنجاندن روز کوروش در تقویم رسمی است. این روز، نه تنها به‌مثابه بزرگداشت یک پادشاه باستانی، بلکه به‌عنوان «پدر نمادین ملت ایران» بازتعریف شد؛ کسی که منشور حقوق بشر را پایه‌گذاری کرد، ایران را متحد ساخت، و الگویی برای مدرنیته ایرانی تلقی شد (نشریه یادگار، ۱۳۵۰: ۱۵۲). تداوم چنین نمادهایی در تقویم، حافظه‌ای ایدئولوژیک را خلق می‌کرد که در آن، اسلام سیاسی و حافظه دینی جایگاهی نداشتند. روز کوروش، برخلاف ایامی چون نیمه‌شعبان یا وفات حضرت زهرا (س) که از تقویم رسمی حذف شدند، حامل تاریخی بود که دولت خواهان برجسته‌سازی آن بود (جاوید و بیدگلی، ۱۳۹۸: ۲۶۸-۲۷۰).

در تقویم‌های پهلوی، همچنین شاهد برجسته شدن مناسبت‌هایی مانند روز ارتش، سالروز آغاز انقلاب سفید، جشن هنر شیراز و هفته شاهنشاهی هستیم. این مناسبت‌ها با اهداف فرهنگی-سیاسی خاصی طراحی و وارد تقویم شدند. روز ارتش، بازسازی هویتی بود برای نهادی که سابقه‌ای وابسته به نهاد سلطنت داشت؛ انقلاب سفید، «نقطه آغاز تحول اجتماعی» قلمداد می‌شد؛ و جشن هنر شیراز، ویرترین مدرنیته فرهنگی و هنر غیرمذهبی بود که در سطح جهانی جلوه‌گری می‌کرد (بهنود، ۱۳۸۹: ۲۸۳؛ شایگان، ۱۳۸۱: ۱۳۴). نقش تقویم در این میان، فراتر از ثبت مناسبت‌ها بود. تقویم به نوعی «زبان قدرت» بدل شد؛ زبانی که با تکرار ایام خاص، حافظه خاصی را تثبیت می‌کرد. نورا تأکید می‌کند که مکان‌های حافظه، فقط برای یادآوری نیستند، بلکه برای تولید فراموشی نیز عمل می‌کنند (نورا، ۱۳۶۷: ۱۹). در حذف مناسبت‌های مذهبی از تقویم، همین استراتژی عمل کرد. حذف روزهایی چون شهادت امام صادق، شهادت حضرت زهرا (س) یا میلاد امام زمان، تلاشی بود برای سکولارکردن حافظه رسمی. آن پس، اگرچه این ایام در حافظه مردم باقی ماندند، اما از حافظه رسمی دولت زدوده شدند. تقویم رسمی، بدون نیاز به سانسور مستقیم، قدرت حذف غیرمستقیم را اعمال می‌کرد (رضایی، ۱۳۹۷: ۱۱۰).

این تقابل دوگانه میان «حافظه‌ای که ثبت می‌شود» و «حافظه‌ای که حذف می‌شود»، به‌وضوح در ساخت تقویم‌های دهه ۵۰ شمسی مشهود است. برای مثال، تقویم ۱۳۵۵ با مبدأ شاهنشاهی، نه تنها در خودِ عدد سال، بلکه در مناسبت‌ها، زبانی غیرمذهبی، شاه‌محور، و ایدئولوژیک داشت. سالنامه‌های منتشرشده توسط وزارت فرهنگ و هنر، مجموعه‌ای از مناسبت‌های رسمی جدید را معرفی می‌کردند که همگی پیوندی با سلطنت، ملی‌گرایی آرایی، و مدرنیزاسیون داشتند (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶: ۳۲). در این چارچوب، می‌توان تقویم‌های رسمی پهلوی را به‌مثابه «متون ایدئولوژیک» تحلیل کرد که در آن‌ها زمان، باز نمود قدرت است. به تعبیر موريس هالبواکس، حافظه جمعی، همواره توسط گروهی اجتماعی سازمان می‌یابد؛ و در اینجا، دولت پهلوی دوم با سازمان‌دهی تقویم، حافظه‌ای ساخت که نه الزاماً برآمده از گذشته زیسته مردم، بلکه حاصل یک گفتمان سیاسی بود (هالبواکس، ۱۳۸۴: ۷۳). با وجود همه این مهندسی‌های نمادین، حافظه مردمی در برابر حافظه رسمی ایستادگی کرد. مناسبت‌های مذهبی، گرچه از تقویم رسمی حذف شده بودند، اما در فضای اجتماعی، در مراسم دینی، در تقویم‌های مساجد و چاپ‌های غیررسمی، زنده ماندند. این شکاف، نه‌فقط اختلافی فرهنگی، بلکه نبردی بر سر تعریف «هویت ملی» بود؛ هویتی که دولت می‌خواست آن را سلطنتی، مدرن و سکولار بازسازی کند، در حالی که مردم، آن را تاریخی، دینی و آیینی زیست می‌کردند.

۴.۴. مقایسه تقویم‌های رسمی و تقویم‌های بومی: تغییر مکان‌های حافظه در برابر مقاومت فرهنگی

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در نظریه حافظه پی‌یر نورا، تمایز بنیادین میان حافظه رسمی^۴ و حافظه زیسته^۵ است. حافظه رسمی، سازمان‌یافته، بایگانی‌شده و تحت کنترل نهادهای قدرت است؛ در حالی که حافظه زیسته، مردمی، پراکنده، انعطاف‌پذیر و اغلب محلی است (نورا، ۱۳۶۷: ۱۸). این دو حافظه، به‌ویژه در جوامعی چون ایران که تجربه تقابل دولت مدرن با سنت‌های آیینی را از سر گذرانده‌اند، نه فقط همزیستی ندارند، بلکه گاه در تضادی ریشه‌ای قرار می‌گیرند. تقویم، در این میان، صحنه‌ای است که این کشاکش در آن به‌روشنی رخ می‌دهد. در دوره پهلوی دوم، همان‌گونه که پیش‌تر بررسی شد، دولت با تغییرات گسترده در تقویم رسمی، تلاش کرد تا «مکان‌های حافظه» را به‌نفع حافظه شاهنشاهی بازآرایی کند. این فرآیند، از حذف مناسبت‌های مذهبی آغاز شد و با تثبیت مناسبت‌هایی چون روز کوروش، سالروز مشروطه، و روز ارتش ادامه یافت. اما آنچه دولت از آن غافل ماند یا نادیده گرفت، پویایی حافظه مردمی و توانایی آن در حفظ خویش، حتی در غیاب رسمیت بود.

در بسیاری از شهرهای ایران، به‌ویژه مناطق مذهبی مانند قم، مشهد، یزد و کاشان، تقویم‌های مساجد و حسینیه‌ها همچنان بر پایه مناسبت‌های دینی تنظیم می‌شد. در نشریات محلی چون کاشان امروز، نسیم قم و ندای مشهد، تا سال‌های پایانی حکومت پهلوی، ستون‌هایی برای مناسبت‌های مذهبی و عزاداری‌ها وجود داشت، حتی اگر این مناسبت‌ها در تقویم رسمی جایی نداشتند (ندای مشهد، ۱۳۵۴؛ نسیم قم، ۱۳۵۵). مردم از چاپ تقویم‌های رسمی فاصله گرفتند و تقویم‌هایی را از چاپخانه‌های محلی تهیه می‌کردند که در آن‌ها، روز تولد امام زمان یا شهادت حضرت زهرا (س) با رنگ قرمز یا سیاه مشخص شده بود که این خود نشانه‌ای از بازپس‌گیری تقویم از دست دولت به حساب می‌آمد. نمونه‌های بیشتری از این مقاومت فرهنگی را می‌توان در سالنامه‌های محلی یافت. در سالنامه روضه‌خوان کاشانی چاپ ۱۳۵۲، در کنار مناسبت‌های رسمی، جدول‌هایی درج شده بود با عناوینی مانند «ایام مجالس سنتی مردم» یا «تعطیلات عرفی نه رسمی». در این جدول‌ها، روزهایی مانند شب هفتم محرم، روز وفات حضرت معصومه، یا سالگرد وفات آیت‌الله بروجردی، درج شده بودند (روضه خوانی کاشان، ۱۳۵۲: ۱۷) — مکان‌هایی برای حافظه مردمی که دولت از آن‌ها چشم پوشیده بود، اما جامعه آن‌ها را زنده نگه داشته بود.

از نظر جامعه‌شناختی، این پدیده را می‌توان در چهارچوب نظری «مقاومت نمادین»^۶ تحلیل کرد. حافظه، صرفاً با ثبت رسمی زنده نمی‌ماند؛ بلکه در تکرار اجتماعی، در آیین‌ها، در زبان روزمره، و حتی در تقویم‌های محلی، بازتولید می‌شود. هنگامی که دولت روز شهادت امام جعفر صادق (ع) را از تقویم رسمی حذف کرد، مجالس عزاداری آن روز نه تنها برگزار شد، بلکه با تأکید بیشتری برگزار شد. به‌نقل از یادداشت‌های روزانه آیت‌الله منتظری، «در سال ۱۳۵۳، مراسم شب شهادت صادق آل محمد، علی‌رغم عدم درج رسمی در تقویم، در ده‌ها مسجد قم و اصفهان، پررونق‌تر از همیشه برگزار شد» (منتظری، ۱۳۸۲: ۹۸). این تضاد، تنها تضاد بر سر تقویم نبود؛ بلکه تقابلی میان دو روایت از تاریخ بود. حافظه رسمی دولت پهلوی می‌خواست تاریخ را در مدار شاهنشاهی، مدرن‌سازی و ایران‌گرایی بازسازی کند، اما حافظه مردمی بر اساس تاریخ عاشورا، خاطره محراب کوفه، و روایت فدک سازمان

⁴ Official memory

⁵ Lived memory

⁶ Symbolic resistance

یافته بود. در شهرهایی چون یزد، محلاتی مانند فهادان و شاه ابوالقاسم، تقویم محلی با محوریت «چهارده معصوم» تنظیم می‌شد و در هر خانه‌ای، جداولی از مناسبت‌های مذهبی به دیوار نصب بود (یادنامه محلی یزد، ۱۳۵۰: ۳۱). حتی در مناطقی چون رشت و بندر انزلی، استقبال از تقویم‌های رسمی منتشرشده توسط وزارت فرهنگ و هنر بسیار محدود بود و بسیاری از مردم، تقویم‌های تولیدشده توسط نهادهای مردمی و هیئت‌های مذهبی را ترجیح می‌دادند. این ترجیح، حتی در صورت پایین بودن کیفیت چاپ، از آن جا نشئت می‌گرفت که این تقویم‌ها بازتاب حافظه زیسته مردم بودند، نه دستور زمان‌بندی دولتی. چنین ترجیحی، مصداقی از مقاومت نمادین حافظه مردمی در برابر حافظه رسمی سلطنت تلقی می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۴۶؛ فولادوند، ۱۳۹۴: ۶۳).

در نظریه نورا، حافظه‌های مردمی و بومی، واجد «طراوت زیست‌پذیر»^۷ هستند؛ یعنی برخلاف حافظه رسمی که مومیایی شده و تثبیت شده است، حافظه مردمی در جریان است، واکنش نشان می‌دهد، و ظرفیت احیا دارد (نورا، ۱۳۶۷: ۱۹).

تقویم رسمی پهلوی، با تمام دستگاه‌های تبلیغاتی، آموزش رسمی، رسانه‌های سراسری و حتی ابزارهای چاپ، نتوانست حافظه دینی و بومی را به‌طور کامل حذف کند؛ زیرا این حافظه، در قالب محلی، بافت‌مند و آیینی، ریشه در زندگی روزمره مردم داشت. تفاوت بنیادین تقویم‌های رسمی و محلی، نه فقط در مناسبت‌ها، بلکه در نگاه به زمان بود. در تقویم رسمی، زمان خطی، آینده‌محور و به‌سوی مدرنیته بود؛ در حالی که در تقویم بومی، زمان دایره‌ای، بازگشتی و مبتنی بر چرخش آیین‌ها بود. دولت، زمان را به شاهنشاهی پیوند زد؛ مردم، آن را به محراب و روضه و شب جمعه و شب‌های قدر پیوند می‌دادند. این دو زمان، هر دو در جامعه جریان داشتند—اما تنها یکی‌شان رسمی بود و دیگری، قدرتمند اما پنهان.

در نهایت، می‌توان گفت تقویم‌های بومی، یکی از ابزارهای مقاومت فرهنگی علیه پروژه حافظه‌سازی دولت پهلوی بودند. آن‌ها، بی‌آنکه وارد رویارویی سیاسی مستقیم شوند، از طریق بازتولید حافظه در سطوح محلی، آیینی و مردمی، مانع از سلطه کامل حافظه رسمی شدند. همان‌گونه که نورا تأکید می‌کند، «جایی که حافظه رسمی می‌خواهد فراموشی را تثبیت کند، حافظه مردمی از خلال شعائر، زبان و تقویم‌های غیررسمی، حقیقت را احضار می‌کند» (نورا، ۱۳۶۷: ۱۸). در ایران پهلوی، تقویم‌های محلی، این حقیقت خاموش بودند.

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تکیه بر نظریه مکان‌های حافظه پی‌یر نورا و تحلیل فرهنگی‌نشانه‌شناختی تقویم‌های رسمی، تلاش شد تا سیاست حافظه‌ای دولت پهلوی دوم از مسیر سامان‌دهی زمان و مناسبت‌های رسمی واکاوی شود. یافته‌های تحلیلی نشان دادند که تقویم، در دولت پهلوی، صرفاً ابزار ثبت ایام نبود، بلکه به یکی از پرنفوذترین بسترهای گفتمانی برای بازنویسی تاریخ و مهندسی حافظه جمعی بدل شد. حذف مناسبت‌های دینی، افزودن نمادهای شاهنشاهی، تغییر مبدأ تاریخی و تکرار مناسبت‌هایی خاص، همگی در راستای خلق حافظه‌ای رسمی، انتخابی و مشروعیت‌ساز طراحی شدند که در تضاد با حافظه مردمی، آیینی و زیسته

⁷ Livable vitality

قرار می‌گرفتند. بر اساس چارچوب نورا، این مناسبت‌ها را می‌توان مکان‌هایی دانست که در آن‌ها روایت مسلط دولت، نه از طریق اسناد یا تاریخ‌نگاری، بلکه از مسیر تکرار زمانی و ثبت تقویمی نهادینه شده است. دولت، از طریق تقویم، نه تنها زمان را مدیریت، بلکه روایت تاریخی را چارچوب‌بندی و حافظه‌های رقیب را حذف کرد. این پروژه، که با تغییر در ساختار مناسبت‌ها و نهادینه‌سازی حافظه سلطنتی پی‌ریزی شد، نشان‌دهنده آن است که حافظه، در جوامع مدرن، نه یک داده طبیعی، بلکه سازه‌ای سیاسی و فرهنگی است که از دل نهادهایی چون تقویم، آموزش، رسانه و آیین ساخته می‌شود.

هم‌زمان، یافته‌ها نشان دادند که حافظه مردمی، اگرچه از تقویم رسمی حذف شده بود، در فضای اجتماعی، آیین‌های دینی، تقویم‌های محلی و سنت‌های شفاهی زنده ماند. این تقابل دوگانه، حافظه را به عرصه‌ای از نزاع فرهنگی بدل کرد که در آن، دولت در پی نهادینه‌سازی حافظه‌ای مدرن، شاه‌محور و سکولار بود، اما جامعه، به حفظ حافظه آیینی، تاریخی و زیسته خود ادامه داد. این شکاف، زمینه‌ساز تنش‌های هویتی شد که در سال‌های پایانی حکومت پهلوی به یکی از بسترهای فرهنگی بحران مشروعیت تبدیل گردید. نتیجه آن‌که، تقویم‌های رسمی در دوره پهلوی دوم، نه فقط در مقام ابزارهای زمان‌نگار، بلکه به‌عنوان مکان‌هایی برای تثبیت حافظه رسمی و حذف حافظه‌های رقیب عمل کرده‌اند. این یافته، اهمیت مطالعه ساختارهای زمانی در تحلیل سیاست فرهنگی و حافظه‌سازی را نشان می‌دهد و افق تازه‌ای برای پژوهش‌های حافظه‌پژوهی در بستر تاریخ معاصر ایران می‌گشاید. ادامه این مسیر می‌تواند در آینده با تحلیل تطبیقی تقویم‌های رسمی و غیررسمی، و واکاوی حافظه‌های محلی، قومی و آیینی، تصویری ژرف‌تر از میدان منازعه حافظه در تاریخ معاصر فراهم سازد.

۶- فهرست منابع

الف- منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند. (۱۳۹۶). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- افخمی، غلامرضا. (۱۳۸۷). زندگی و زمانه محمدرضا شاه پهلوی. تهران: نشر طرح نو.
- بهنود، مسعود. (۱۳۸۹). از سید ضیاء تا بختیار. تهران: نشر علم.
- بیدگلی، ابراهیم و جاوید، سمیرا. (۱۳۹۸). زمان و هویت در تاریخ‌نگاری نوین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- خلجی، رضا. (۱۴۰۰). «تغییرات ساختاری در تقویم ملی ایران از پهلوی تا جمهوری اسلامی». فصلنامه مطالعات تاریخی ایران معاصر، ش. ۱۷، ص. ۲۵-۲۷.
- روضه‌خوان کاشانی. (۱۳۵۲). سالنامه روضه‌خوان کاشانی؛ تقویم مذهبی، اجتماعی و عرفی مردم کاشان. کاشان: چاپخانه صنایع‌الدوله.
- رحمانیان، داود. (۱۳۹۴). بازنگری در مناسبت‌های تقویمی ایران. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رستمی، مهدی. (۱۳۷۳). بازنمایی تقویم در نظام آموزشی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایی، محمدمهدی. (۱۳۹۷). ایدئولوژی و سیاست حافظه در ایران معاصر. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- سادات بیدگلی، ابراهیم. (۱۳۹۲). تاریخ تحولات تقویمی در ایران معاصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۱). افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیال. تهران: فرزانه روز.

- صادقی، علی. (۱۴۰۱). هویت و تاریخ در تقویم ملی ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فولادوند، غلامرضا. (۱۳۹۴). «حافظه ملی و مناسبت‌سازی سیاسی در تقویم رسمی ایران دوران پهلوی». فصلنامه تاریخ فرهنگی ایران، ش. ۹، صص. ۶۷-۵۳.
- مجلس شورای ملی. (۱۳۵۴). مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۲۴ اسفند ۱۳۵۴. تهران: دبیرخانه مجلس.
- منتظری، محمود. (۱۳۸۲). خاطره و حافظه جمعی در فرهنگ عمومی ایران. تهران: مؤسسه اطلاعات.
- ندای مشهد. (۱۳۵۴). «پاسخ مردم به تقویم جدید». شماره نوزدهم.
- نسیم قم. (۱۳۵۵). «مردم تقویم رسمی را نمی‌پذیرند». شماره اردیبهشت.
- نشریه یادگار. (۱۳۵۰). ویژه‌نامه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی. تهران: دفتر مخصوص شاهنشاهی.
- هالباکس، موریس. (۱۳۸۴). حافظه جمعی. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- وزارت آموزش و پرورش. (۱۳۴۸). کتاب درسی تاریخ شاهنشاهی ایران - دبیرستان. تهران: سازمان کتاب‌های درسی.
- وزارت فرهنگ. (۱۳۳۸). تقویم رسمی کشور (سالنامه). تهران: اداره کل انتشارات و تبلیغات.
- وزارت فرهنگ و هنر. (۱۳۴۶). سالنامه آماری دولت شاهنشاهی ایران. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- یادنامه یزد. (۱۳۵۰). یادنامه تاریخی، فرهنگی یزد. یزد: اداره فرهنگ یزد.

ب- منابع لاتین

- Asana, Cemil. (2004). State Time and Nationhood: Calendrical Reforms in France and Turkey. *Comparative Historical Review*, 16(2), pp. 11-27.
- Nora, Pierre. (1989). *Between Memory and History: Les Lieux de Mémoire*. Representations, No. 26, pp. 7-24.
- Rigney, Ann. (2008). *The Dynamics of Remembrance*. In *Cultural Memory Studies*. Berlin: De Gruyter.